

A Re-reading of the Mechanisms of Women's Empowerment in the Islamic Republic of Iran

Elnaz Niksereshnia¹, Seyyed Asadollah Atahary², Hassan Shamsini Ghiasvand³

¹ Department of Political Science, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. el.nikseresht@gmail.com

² Department of Political Science, Tak.C., Islamic Azad University, Takestan, Iran (**Corresponding author**).
atahary.asadollah@tiau.ac.ir

³ Department of Political Science, Tak.C., Islamic Azad University, Takestan, Iran. h.shamsini@tiau.ac.ir

Abstract

Empowerment is individual development based on one's own interests in attaining individual and social objectives. Women's empowerment involves action to upgrade the status of women through education, increasing awareness, literacy, and learning how to defend oneself. In the process of empowerment, by increasing women's awareness regarding their inner requirements and desires, the audacity to reach goals and their abilities to realize these objectives are also fructified. Women's empowerment for development was addressed in recent decades based on the opinions of feminists and with reliance on Third World countries by international organizations, and the Beijing Declaration in 1995 provided an agenda for women's empowerment in which gender equality and women's empowerment for development were proposed. The indicators of women's empowerment included: women's legal issues, educational-academic progress, opportunity for economic participation-employment, social-cultural status, and the extent of presence in positions of power. In Iran, too, women becoming empowered was a process that began from the Constitutionalism (Mashrūteh) era and has continued until now, and today, women becoming empowered has turned into a concern not only for women but for governments. The purpose of the present research is to examine the grounds for women's empowerment in the programs of post-Islamic Revolution governments using the descriptive-analytical method and the theoretical views of Sara Longwe. The question of the present research is: "The obstacles and challenges to women's empowerment in the Islamic Republic of Iran are the effects of what conditions and factors?". The hypothesis that was tested in response to this question is that "The obstacles to women's empowerment in Iran after the Revolution are effects of social conditions and also effects of legal conditions." The social obstacles to women's empowerment in Iranian society were identified as infrastructural obstacles, and the legal obstacles were identified as superstructural obstacles to women's empowerment in Iranian society. In fact, the synergy of the social and legal sectors is the serious challenge to the empowerment of Iranian women in the post-Revolution era.

Keywords: Empowerment, Women, Feminism, Patriarchy, Women's Rights, Iran.

Received: 2025-02-06 ; **Received in revised form:** 2025-03-15 ; **Accepted:** 2025-04-04 ; **Published online:** 2025-07-01

<https://doi.org/10.22034/sm.2025.2011332.2124>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



بازخوانی سازوکارهای توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران

الناز نیک سرشت‌نیا^۱، سید اسدالله اطهری^۲، حسن شمسینی غیاثوند^۳

^۱ گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. el.nikseresht@gmail.com

^۲ گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران (نویسنده مسئول). atahary.asadollah@tiau.ac.ir

^۳ گروه علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران. h.shamsini@tiau.ac.ir

چکیده

توانمندسازی همان توسعه فردی مبتنی بر علاقه‌مندی‌های خویش در نیل به مقاصد فردی و اجتماعی است. توانمندسازی زنان شامل اقدام برای ارتقای وضعیت زنان از طریق آموزش، افزایش آگاهی، سواد و یادگیری چگونگی دفاع از خود می‌باشد. در فرایند توانمندسازی، با افزایش آگاهی زنان نسبت به نیازمندی‌ها و تمایلات درونی‌شان، جسارت رسیدن به اهداف و توانایی‌های آنان برای تحقق این اغراض نیز بارور می‌شود. توانمندسازی زنان جهت توسعه در دهه‌های اخیر براساس نظرات فمینیست‌ها و با تکیه بر کشورهای جهان سوم، توسط سازمان‌های بین‌المللی عنوان شد و بیانیه پکن در سال ۱۹۹۵ دستور جلسه‌ای برای توانمندسازی زنان فراهم کرد که در آن توانمندسازی زنان برای توسعه، طرح شد. شاخص‌های توانمندسازی زنان شامل مسائل حقوقی زنان، پیشرفت آموزشی- تحصیلی، فرصت مشارکت اقتصادی- اشتغال، وضعیت اجتماعی- فرهنگی و میزان حضور در مناصب قدرت بود. در ایران نیز توانمند شدن زنان فرایندی بود که از مشروطه آغاز و تاکنون ادامه داشته و امروزه توانمند شدن زنان به دغدغه‌ای نهنتها برای زنان، که برای دولت‌ها تبدیل شده است. هدف پژوهش حاضر آن است که با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی و دیدگاه‌های نظری سارا لانگه، زمینه‌های توانمندسازی زنان در برنامه‌های دولت‌های پس از انقلاب اسلامی را بررسی کند. پرسش پژوهش حاضر این است که «زمینه‌های توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران معلول چه شرایط و عواملی است؟». فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد آزمون قرار گرفت، آن است که «توانمندسازی زنان در ایران بعد از انقلاب، معلول شرایط اجتماعی و نیز معلول شرایط حقوقی است». در واقع، هم‌افزایی بخش اجتماعی و حقوقی، چالش جدی توانمندسازی زنان ایران است.

واژه‌های کلیدی: توانمندسازی، زنان، فمینیسم، پدرسالاری، حقوق زنان، ایران.

استناد به این مقاله: نیک سرشت‌نیا، الناز؛ اطهری، سید اسدالله؛ شمسینی غیاثوند، حسن (۱۴۰۴). بازخوانی سازوکارهای توانمندسازی زنان در جمهوری

اسلامی ایران. *سیاست متعالیه*، ۱۳(۲): صص ۲۳۳-۲۴۶. <https://doi.org/10.22034/sm.2025.2011332.2124>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

سازمان‌های بین‌المللی، توانمندسازی زنان در کشورهای جهان سوم را براساس نظریات فمینیستی در دهه‌های اخیر پیگیری کرده‌اند. بیانیهٔ پکن در سال ۱۹۹۵ برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان برای کسب اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در دستور کار قرار داد. شاخص‌های توانمندسازی زنان، شامل قوانین و مقررات مصوب، آموزش، وضعیت اشتغال-اقتصاد، وضعیت اجتماعی-فرهنگی و میزان انتصابات در پست‌های مدیریتی است و عملکرد دولت‌ها در این زمینه حائز اهمیت است. جنبش تنباکو و مشروطیت را باید نقطه عطف توانمندسازی زنان در ایران دانست. در این جنبش و با صدور فرمان تحریم توتون و تنباکو از سوی میرزای شیرازی، قلیان‌های دربار ناصری توسط زنان و مشخصاً، انیس‌الدوله شکسته شد. در واقع، انیس‌الدوله، سوگلی ناصرالدین‌شاه، زن بسیار وفاداری بود که حتی پس از ترور ناصرالدین‌شاه تا پایان زندگی‌اش عزادار ماند؛ اما با همهٔ علاقه‌اش به ناصرالدین‌شاه، نقش مهمی در ماجرای تحریم تنباکو و جمع‌آوری قلیان‌ها داشت. با صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه به سال ۱۳۲۴ هجری، برای اولین بار مدارس و نشریات ویژه زنان منتشر شد که گامی مثبت برای بالا بردن دانش و بینش زنان و نمود کمبودها و کاستی‌های این حوزه و رفع آنها بود. نگرش جدید به زن بعد از مشروطیت، موجب اعتراض به عدم برابری حقوق زن و مرد و مطالبهٔ حق انتخاب شد. در دوران پهلوی اول، براساس طرح تجدد وارداتی ازغرب، اقداماتی جهت توانمندسازی گزینشی زنان انجام شد. تصویب اولین قوانین حقوق زنان در سال ۱۳۱۰، تأسیس مدارس دخترانه، فعال شدن نشریات و مؤسسات زنان و اجازهٔ ورود زنان به دانشگاه در سال ۱۳۱۳ ازجمله این اقدامات است؛ که به‌دلیل بی‌توجهی به ساختارهای مذهبی و فرهنگی، کارایی لازم را نداشتند. در دورهٔ پهلوی دوم، اگرچه با تصویب قوانین نمایشی چون اعطای حق رأی به زنان، قانون سقط جنین و قانون حمایت از خانواده در پی توانمندسازی زنان با نگاه غربی بودند، اما عدم تطابق این سیاست‌ها با موازین دینی و فرهنگی موجب عقیم ماندن توانمندی زنان شد و با تمام تلاش‌های صورت گرفته همچنان آمار آموزش، اشتغال، انتصاب و مشارکت زنان نسبت به مردان پایین بود و متناسب نبودن تجدد تزیینی غربی با فرهنگ و سنت‌های ایرانی - اسلامی نه تنها گره از مشکلات زنان نگشود، بلکه آنان نیز همگام با مردان در براندازی حکومت گام برداشتند. بعد از انقلاب در همان اوانی که زنان وارد مرحله جدیدی از توانمندسازی شدند، جنگ تحمیلی آغاز شد. در سال‌های دفاع مقدس، زنان همچون سایر اقشار جامعه در حوزهٔ اقتصادی و اشتغال با چالش مواجه بودند؛ اما با توجه به چیرگی پارادایم اسلام سیاسی، توانمندی زنان در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، خاصه در بخش ایثار و شهادت شکوفا شد. با پایان جنگ تحمیلی و شروع

دوران سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶) مسائل زنان براساس دیدگاه‌های اقتصادی مورد توجه دولت قرار گرفت. در برنامه‌های اول و دوم توسعه، مواردی هرچند کلی درخصوص زنان مطرح شد و کم‌کم مشارکت زنان در پست‌های مدیریتی افزایش یافت. در دوران اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، دولت اصلاحات با ارائه و تأکید بر جامعه مدنی، دموکراسی، تساهل، تکثر اندیشه، مشارکت عمومی، رعایت حقوق شهروندی، شایسته‌سالاری و... نظام معنایی را به‌وجود آورد که در آن زنان، به‌عنوان شهروند جامعه مدنی، می‌توانستند سریع‌تر و راحت‌تر در مسیر توانمندی گام بردارند. انتصاب معصومه ابتکار به عنوان معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان محیط زیست، انتصاب اولین فرمانداران زن در شیران و شمیران و ۳۹ زن به‌عنوان مدیرکل از جمله اقدامات اصلاح‌طلبان در توانمندسازی زنان بود. با نظر داشت موارد فوق الذکر و به‌رغم همه تلاش‌های پژوهشگران حوزه مسائل زنان و نقش اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در امور مختلف، به‌نظر می‌رسد جای پژوهشی که موانع و چالش‌های توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران را طبق الگوی نظری سارا لانگه مورد بررسی قرار داده باشد، به‌جداً خالی است. لذا، مقاله حاضر تلاش دارد ضمن بررسی زمینه‌های موانع توانمندسازی زنان در برنامه‌های دولت‌های ایران بعد از انقلاب و همچنین، بررسی پیشینه پروژه توانمندسازی زنان در ایران، موانع و چالش‌های پیش‌رو را با استفاده از دیدگاه‌های نظری سارا لانگه، مورد بررسی قرار دهد. پرسش پژوهش حاضر این است که «موانع و چالش‌های توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران معلول چه شرایط و عواملی است؟» فرضیه‌ای که در پاسخ به پرسش تحقیق مورد سنجش قرار می‌گیرد، آن است که «موانع توانمندسازی در ایران پس از انقلاب، معلول شرایط اجتماعی و نیز معلول شرایط حقوقی است». چارچوب نظری مقاله حاضر، الگوی نظری سارا لانگه خواهد بود.

۲. نظریه توانمندسازی سارا لانگه: الگویی برای فهم چارچوب تئوریک پژوهش

سارا لانگه، کارشناس و فعال حوزه زنان در آفریقا، نظریه مشهور توانمندسازی زنان را مطرح کرده است. وی توانمندسازی زنان را به‌معنای بضاعت و قدرت زنان در دفع فشارها و تبعیض‌های بیرونی در بازیابی حقوق از دست‌رفته و بهبود وضع اجتماعی‌شان تعریف می‌کند. در واقع، لانگه به‌دنبال ایجاد راه‌های ارتقاء کنترل زنان بر جنبه‌های مختلف زندگی‌شان و پیشبرد آن است. پیش‌فرض لانگه در این نظریه، عدم توانمندی زنان است، اما این ناتوانی به‌بی‌کفایتی و ضعف ذاتی و شخصی آنها مربوط نیست؛ بلکه این ناتوانی متأثر از مناسبات پدرسالارانه و نابرابری ساختاری حاکم است و به‌دلیل برخاسته بودن از نظم اجتماعی نابرابر، می‌توان با تغییر آن، حقوق زنان را بازگرداند. این نظریه، مبتنی بر پنج مرحله است که برای رسیدن به

توانمندسازی، عبور از این مراحل ضروری است؛ این پنج مرحله شامل رفاه، دسترسی، آگاهی، مشارکت و کنترل می‌شود. این مراحل نشان می‌دهد که مدارج بالای برابری، خودبه‌خود به‌عنوان مدارج بالای توسعه و توانایی محسوب می‌شود. تئوری لانگه مبتنی بر نظریه‌های رفاه، برابری و فقرزدایی به‌دنبال توانمندسازی زنان و رواج اندیشه‌های نوین است؛ که با تعلیم فنون مهارت‌محور در عرصه اقتصادی، بالا بردن سطح آگاهی جامعه نسبت به نقش زنان و اهمیت وجوه رفاهی آنان، در حالی پیگیری می‌شود که نیازهای اساسی زنان تأمین شده و نابرابری‌های موجود از بین برود (Longwe, 1995). رفاه به‌معنای رفاه مادی مانند تغذیه، مسکن و درآمد است؛ این مرحله صفر توانمندسازی زنان می‌باشد. مرحله دسترسی، به‌معنای دسترسی به عوامل تولید همچون زمین، کار، سرمایه و عوامل اشتغال همچون تحصیلات و فرصت استخدام است؛ که زنان، دسترسی کمتری به آن دارند. به‌زعم لانگه، زنان حتی به دسترسی خود نیز دسترسی ندارند و به‌دلیل خانه‌داری، وقت رسیدگی به امور خود را هم ندارند. توانمندسازی زنان در این مرحله، به‌معنای دسترسی به منابع در حیطه خانواده و در مقیاس بزرگ‌تر در جامعه است که درنهایت، باعث افزایش قدرت زنان می‌شود (لانگه، ۱۳۷۶: ص ۲۹). این مرحله به‌معنای باور نمودن اصل برابری است؛ یعنی تشخیص و درک اینکه مشکلات آنها به‌دلیل کمبودهای شخصی‌شان نیست؛ بلکه ناشی از برساخته‌های اجتماعی و فرهنگی قابل تغییر است و زنان می‌توانند با توانمند شدن، شرایط را به‌نفع خود دگرگون نمایند (لانگه، ۱۳۷۶: ص ۳۲). مرحله مشارکت، جنبه‌ای از برابری است که مشارکت برابر زنان در فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را می‌طلبد. به‌عبارتی، زنان باید در تمام حوزه‌های ذی‌نفع به نسبت تعدادشان مشارکت داشته باشند و بتوانند در همه زمینه‌های ایده‌پردازی، تصمیم‌گیری و اجرا، دخالت و از منافع و ترجیحات خود دفاع کنند؛ نه اینکه دیگران با تکیه بر جای آنها، به‌جای آنان تصمیم‌گیری نمایند (لانگه، ۱۳۷۶: ص ۳۴). این مرحله به این معنا است که زنان در موقعیت فرودست قرار نگیرند و بتوانند نتایج حاصل از توانمندی در رفاه، دسترسی، آگاهی و مشارکت را آنگونه که می‌خواهند هدایت کنند؛ ثمرات این توانمندسازی باید در اختیار زنان قرار گیرد. البته، این به‌معنای جایگزینی زن‌سالاری در مقابل مردسالاری نبوده؛ بلکه متعین ایجاد برابری میان زن و مرد و از نتایج توسعه است. این مراحل، به‌شکل مدور و از کنترل به رفاه در گردش است (لانگه، ۱۳۷۶: ص ۳۴). مرحله کنترلی مدنظر لانگه، به‌معنای توازن قدرت بین زن و مرد، در واقع، آخرین مرحله توانمندسازی است؛ که متضمن در اختیار گرفتن و مدیریت است. مراد از کنترل، برابری و تعادل کنترل میان مردان و زنان است؛ به‌گونه‌ای که هیچ‌یک بر دیگری غالب نباشد (Langwe, 2002, p. 58). به نظر کوهن ایراجی نظریه توانمندسازی سارا لانگه به‌دنبال تسلط زنان نیست؛ بلکه می‌خواهد توانمندی، خوداتکایی و حق انتخاب آنان در طول حیات‌شان

را افزایش دهد. لذا، رفع نابرابری‌ها و تبعیض‌ها، فراهم نمودن نیازهای اساسی، تقسیم کار خانوادگی و ممکن شدن استفاده از توانمندی‌های شخصی، از جمله مطلوب‌های مدنظر این نظریه است (کوهن، ۱۳۷۹: ص ۱۰۳).

۳. بررسی زمینه‌های توانمندسازی زنان در برنامه‌های دولت‌های ایران بعد از انقلاب

از فاکتورهای اصلی توسعه‌یافتگی هر کشوری، با مطرح‌شدن مفهوم عاملیت انسانی در نظریه‌های توسعه در عصر جدید، چگونگی وضعیت زنان و عرضه‌ی توانایی‌های آنان است (قدسیان و همکاران، ۱۳۹۴). توانمندسازی یعنی توسعه‌ی فردی و به‌دست آوردن امکان انتخاب مبتنی بر مطلوبیت‌های خویش؛ همچنین به‌معنای فراهم‌سازی مسیر رسیدن افراد به اهداف فردی و یا جمعی است. توانمندسازی زنان شامل اقدام برای ارتقای وضعیت زنان از راه آموزش، افزایش آگاهی، سواد و همچنین آموزش‌های مربوط به دفاع از خود می‌باشد. توانمندسازی زنان در واقع، تجهیز و اجازه‌ی دادن به زنان برای اخذ تصمیمات تعیین‌کننده‌ی زندگی فردی و اجتماعی است. افزون‌بر این، در روند توانمندی، زنان با تقویت اعتمادبه‌نفس، توانایی شناخت ویژگی‌های خویش را کسب نمایند؛ با آگاهی نسبت به استعدادها و محدودیت‌های درونی‌شان، توان مواجهه با مشکلات و رفع آنها را کسب کرده و برای دستیابی به اهداف، بر توانمندی‌های خویش بیفزایند (فریدونی و همکاران، ۱۳۹۳: ص ۷۶). سازمان ملل، توانمندسازی زنان را بر مشارکت برابر و یکسان در تمامی زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی تعریف می‌کند؛ که ضمن دربرگیری مشارکت در پروسه تصمیم‌گیری و فرصت دستیابی به قدرت، بنیان تحصیل صلح، توسعه و برابری به‌شمار می‌آید (حسینی، ۱۳۹۰: ص ۱۳۷).

۴. ساز و کار توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران

انقلاب ۱۳۵۷ به‌دنبال تحقق وعده‌ی برقراری عدالت و مبارزه با تبعیض بود. توانمندسازی در ایران بعد از انقلاب، معلول شرایط اجتماعی و حقوقی است. شرایط اجتماعی زن، مشتمل بر اصل مساوات کرامت زن و مرد در اسلام، حقوق سیاسی زن، حقوق زن در خانواده، حقوق قضائی زن، حقوق اجتماعی زن، حقوق اختصاصی زن و حقوق معنوی زن می‌شود. طبق این اصل، میان زن و مرد، مساوات حاکم است؛ یعنی مطابق قاعده‌ی انسانی، تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد، مگر برخی استثناهایی که به مصلحت زن لحاظ شده است. این یک اصل مترقی در به‌رسمیت شناختن حقوق زن است. از مهم‌ترین وجوه حقوقی انسان، حق سیاسی است؛ که به تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فرد منتهی می‌شود. این حق، متعین نوع و ساختار حاکمیت و آشکال حکومت‌ها است و نظارت فردی بر چگونگی وضع قانون و اجرای آن و نیز ارزیابی

کارگزاران حکومتی را بدنبال دارد. اسلام با به رسمیت شناختن این حق برای زنان، آنان را هم‌پای مردان در جامعه برای مشارکت در اموری چون انتخابات، دیپلماسی و پیمان‌های سیاسی قرار داد. (سعیدزاده، ۱۳۷۷: ص ۴۹). حق انتخاب همسر برای زن، از جمله حقوق رسمیت یافته در اسلام است؛ در حالی که این حق، در طول تاریخ از زنان سلب شده بود. این حق و آزادی اراده طرفین در انتخاب شریک زناشویی، از عوامل تحکیم بنیان خانواده است؛ چراکه زن حق دارد از پذیرش هر آن‌کس که شایسته ازدواج نداند، خودداری کند. کسی نمی‌تواند موجب ازدواج تحمیلی زن باشد و به حکم شریعت، نکاح با اکراه جایز نیست و حتی رضایت پدر نیز مشروط به مصلحت دختر است. این شروط، در جهت حفظ دختران و زنان و برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی لحاظ شده‌اند. در عقد ازدواج نیز زن پیشنهاددهنده و مرد پذیرنده است؛ که حاکی از دست بالای زن و آزادی وی در این امر، به مثابه یک قرارداد است. در اسلام، ازدواج را که امری فرخنده است، به دست و اختیار زن گذاشته‌اند و طلاق که خانمان برانداز و درخور حوصله و منطقی قوی است و آن را با ترازوی احساسات نمی‌توان سنجید، در اختیار مرد قرار داده‌اند (شادی، ۱۳۷۵: ص ۱۲). حقوق قضایی انسان، به او حق طرح دعوی و رجوع به مقام قضایی می‌دهد؛ چه بسا زن می‌تواند علی‌رغم میل همسر و پدر خویش و حتی علیه آنان و در اموری چون قصاص، تعزیر، مسائل مالی، ادای شهادت و غیره به مراجع قضایی مراجعه نماید. رسمیت بخشیدن این حق به زنان در اسلام و برقراری مساوات میان زن و مرد، از موارد مهمی است که بعد از انقلاب اسلامی محقق شده است (نوری، ۱۳۸۵: ص ۱۲۷). زنان در طول تاریخ از حقوقی چون حضور در اجتماعات، ارائه خدمات اجتماعی، کسب موقعیت‌های کسب‌وکار، برخی اعمال عبادی همچون حج و غیره محروم بودند؛ گاه نیز این حقوق تنها به زنان طبقات حاکم و اشراف جامعه تعلق داشت؛ در حالی که اسلام شأنیت این حقوق را به‌طور مساوی برای زن و مرد، رسمیت داده و تنها، شرط عدم اختلال در وظایف خاص متعهدانه زن در زندگی زناشویی و انجام وظیفه مادری را لحاظ کرده است (توحیدی، ۱۳۹۶: ص ۱۳۹).

توجه دین اسلام به زن و ویژگی‌های طبیعی، شرایط اجتماعی و حقوق مشترک او با مردان، سبب غفلت از نگاه اختصاصی دین به زنان نشده است؛ اسلام ضمن اختصاص برخی حقوق ویژه، تکالیف خاصی نیز برای زنان مقرر نموده است؛ در قرآن نیز این حق و تکلیف در کنار یکدیگر بیان شده‌اند. مهریه یا صداق و کابین (در فارسی) از جمله این حقوق اختصاصی است که نوعی حق اقتصادی زن در جریان زناشویی است و برعهده مرد می‌باشد؛ این حق را هدیه‌ای از سوی مرد در اظهار وفاداری و مهربانی نسبت به زن می‌گویند. پرداخت شیربهاء به خانواده زن - به‌عنوان رسم جاهلی - نوعی خرید خدمات والدین دختر تصور می‌شد؛ که

پس از آن، شوهر، خود را مالک زن می‌داند و رابطه حقوقی نادرستی را ایجاد می‌کند که به بی‌احترامی و سلب آزادی زنان می‌انجامد؛ لکن اختصاص مهریه در اسلام مبتنی بر اصولی چون شخصیت، استقلال، عزت و حفظ حرمت زن است؛ که با مهربانی و محبت مرد نسبت به زن همراه می‌باشد و استقلال اقتصادی زن بر تملک مایملک، رسمیت داده می‌شود. همچنین، پرداخت مهریه به‌مثابه مالکیت مرد بر زن نیست؛ بلکه رسوخ عطوفت مرد بر قلب زن است که در قرآن کریم با عبارت ظریف «نحله» بیان شده است. از دیگر حقوق خاصه اقتصادی زنان، نفقه است که مرد مکلف به پرداخت آن می‌باشد. نفقه تأمین مخارج و ضروریات زندگی زن در خانواده، مطابق شأنیت وی، و برعهده مردان است. دین اسلام تأکید دارد که مرد در تأمین شرایط زندگی و رفاه خانواده هرچه بیشتر تلاش کند و تنها به موارد ضروری اکتفاء ننماید (خامنه‌ای، ۱۳۷۰: ص ۹۵). علاوه بر حقوق مالی، برای زن حقوق معنوی نیز لحاظ شده است. حقوق معنوی زن عبارت است از: خوش‌رفتاری، حق رفاه و خدمت و همچنین، حق مبیّت و مضاجعه. اگرچه حسن رفتار و خلق نیکو از ضروریات حفظ خانواده و برعهده زن و مرد است؛ اما تأکید اسلام بر آن، مؤید وظیفه خاص مرد و حق اختصاصی زن در خانواده است. این مسئله، به‌شرطی محقق می‌شود که زن نیز ضمن علاقه‌مندی، شرایط تحقق آن را در خانواده برای مرد فراهم آورد. گستره خوش‌رفتاری در خانواده امتداد دارد و باید نسبت به دختران خانواده نیز رعایت شود. تأمین زندگی رفاهی زن برعهده مرد است؛ لیکن، انجام امور منزل و خدمت به مرد از وظایف زن نیست، هرچند معمولاً زنان، امور منزل را مدیریت می‌کنند و راضی به ترک آن نیستند. انجام امور خانه، به‌نوعی مبتنی بر هویت‌یابی و اعمال ریاست زنان بر منزل و انجام خدمت برای مردان است؛ اما برداشتن این بار از دوش زنان به‌عنوان قانون و وظیفه زن، نوعی تحوّل پیشرو در عرصه حقوق زنان است که سنت نادرست کنیزی و خدمتکاری زن را برانداخته است. (ر.ک. همتی و همکاران، ۱۳۹۲: ص ۵۷).

۴-۱. چالش‌های توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر شرایط حقوقی

بخشی از ساز و کار توانمندسازی زنان، متأثر از نظام حقوقی است. در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی و به واسطه چیرگی و رسوب اخباری‌گری متأثر از احادیث و روایاتی که تواتر و اصالت آنها در معرض تردید بود، پارادایم حاکم بر حوزه‌های علمیه قم و نجف موجبات حاکمیت برداشت سنتی از احکام اسلامی را فراهم کرده و حاکمیت اجتهاد مترقی مبتنی بر ادراک شرایط زمانی و مکانی را که امام خمینی پرچم‌دار آن بود را با تنگناهای زیادی مواجه ساخته بود. با پیروزی انقلاب و تغییر ساختار سیاسی کشور، تغییر چارچوب حقوقی امری گریزناپذیر بود. در این شرایط روحانیت به عنوان مطرح‌ترین گروه مرجع در جامعه انقلابی، اکثریت کرسی‌های مجالس خبرگان قانون اساسی و شورای اسلامی را از آن خود کرد. این روحانیون جوان در

مکتب فقهی بنیانگذار جمهوری اسلامی تحصیل و پرورش یافته بودند، اما چارچوب حقوقی نوین پسا انقلابی در قالب نمایندگی مجلس شورای اسلامی به علت محظوریت‌ها از یکسو و الزامات عملی و محدودیت‌های متأثر از جنگ تحمیلی، عملاً از انجام اقدام مؤثر برای بسترسازی حقوقی توانمندسازی زنان ناکام ماند. بر این اساس، پس از پایان جنگ تحمیلی و در دوران سازندگی نیز موانع زیادی در مسیر توانمندسازی زنان باقی ماند.

۴-۲. چالش‌های حقوقی توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر طرح پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان

پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در دو دوره زمانی متفاوت مطرح شد. اولین دوره، بین سال‌های ۱۳۷۴-۱۳۷۶ یعنی اواخر دوران ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود؛ زمانی که بازسازی کشور پس از جنگ در اولویت برنامه‌های دولت قرار داشت. دور دوم طرح پیوستن ایران به کنوانسیون، مصادف با دوران ریاست جمهوری حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی در سال ۱۳۷۸ بود که از آن به دوران اصلاحات یاد می‌شود. در این زمان، تا حدودی فضای نسبتاً باز سیاسی و رشد نهادهای مدنی، سبب توجه به حقوق زنان شد و فعالان حقوق زن نیز مجالی برای طرح مطالبات خود پیدا کردند. در ابتدا علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه دولت سازندگی، طی نامه‌ای به رئیس‌جمهور، ضرورت الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان را یادآور شد. در تیر ماه ۱۳۷۵ دولت، طی تصویب کلیات پیشنهادی وزارت امور خارجه، خواستار اظهارنظر شورای عالی انقلاب فرهنگی شد. شورا هیئتی را برای رسیدگی به این مسئله تعیین کرد. مخالفان و موافقان الحاق، نظر خود را در رسانه‌ها و تریبون‌های رسمی بیان کردند. اما لایه‌های مختلف دولت برای الحاق ایران به کنوانسیون، اقدامات جدی انجام ندادند. در نهایت، در ۱۴ بهمن ۱۳۷۶ با اعلام مخالفت الحاق ایران به کنوانسیون از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی، مسئله الحاق به حاشیه رفت (فضائلی، ۱۳۸۵: ص ۵۷). در خردادماه ۱۳۷۸ مرکز امور مشارکت زنان با ارسال نامه‌ای به سید محمد خاتمی، خواستار تجدیدنظر در پیوستن ایران به کنوانسیون شد. با موافقت رئیس‌جمهور، معاون اول او موضوع را به کمیسیون لوایح ارجاع داد. در آذرماه ۱۳۸۰ هیئت دولت پیشنهاد کمیسیون لوایح در پیوستن ایران با اعمال حق شرط را قبول کرد؛ یعنی ایران با این شرط به کنوانسیون می‌پیوندد که اولاً، مفادی از کنوانسیون را اجرا کند که با شرع مقدس اسلام مغایرت نداشته باشد و ثانیاً، خود را موظف به اجرای بند ۱ از ماده ۲۹ در خصوص حل و فصل اختلافات از طریق داوری و یا ارجاع به دیوان بین‌المللی دادگستری نداند. در ۲۲ اسفند ۱۳۸۱ موضوع الحاق در دستور رسیدگی مجلس قرار گرفت؛ اما بلافاصله توسط هیئت‌رئیس از دستور کار

مجلس اصلاح طلب خارج شد. آیات عظام میرزا جواد تبریزی، مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی و صافی گلپایگانی بر تعارض کنوانسیون با مسلمات شرع، فتوا صادر کردند. اما چون اکثریت مجلس را اصلاح طلبان تشکیل می‌دادند و عزم دولت نیز در پیوستن به کنوانسیون جزم شده بود، مخالفت علما مؤثر واقع نشد و در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۲ مجلس با پیوستن ایران به کنوانسیون موافقت کرد. پس از آن، اعتراضات گسترده‌ای از سوی عده‌ای از علما و دیگر کسانی که کنوانسیون را مغایر با مسلمات شرع می‌دانستند، آغاز شد. مخالفت علما و مراجع دینی با الحاق ایران به کنوانسیون در نهایت، منجر به عدم تأیید طرح الحاق از سوی شورای نگهبان شد. موافقان الحاق، نظرشان این بود که عدم اظهار نظر شورای نگهبان در زمان قانونی مقرر، یعنی در مدت ۲۰ روز، به مثابه تصویب لایحه الحاق و اجرای آن است. محمدرضا خاتمی، نایب‌رئیس مجلس نیز بر این باور بود؛ اما اعلام کرد که به دلیل شرایط مملکت و سیاسی شدن موضوع، نمی‌توان لایحه را به‌عنوان قانون ابلاغ نمود. در نهایت، با اعلام نظر نمایندگان مخالف و موافق، لایحه الحاق به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال شد.

با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد، دیگر بحثی از پیوستن ایران به کنوانسیون مطرح نبود؛ چراکه هم دولت و هم نمایندگان مجلس دیگر اعتقادی به ضرورت تصویب کنوانسیون نداشتند؛ زیرا به‌زعم آنان، کنوانسیون نه تنها حقوقی برای زنان به‌رمغان نیاورده، بلکه موجب نقض بیشتر حقوق آنها نیز شده است. با ایجاد کمپین، این‌بار مدافعان با اتخاذ استراتژی دیگری، برابری حقوقی زن و مرد را در بستر مطالبات توده مردم پیگیری کردند؛ اما حمایتی از سمت دولت دریافت نشد. البته، به‌حاشیه راندن بحث حقوق زنان در حوزه سیاسی و تصمیم‌گیری، موجب به‌حاشیه رانده شدن فعالان حقوق زن نشد. آنها معتقد بودند که نباید از تلاش صد ساله در کسب برابری حقوقی دست بردارند. در این بزنگاه تاریخی، کمپین یک میلیون امضاء، پیگیر مطالبات انباشته زنان شد. از این‌رو، سال ۱۳۸۵ سرآغاز حرکت مجدد فعالان جنبش حقوق زنان شد. در این دوره، فعالان حقوق زن دیگر سخنی از الحاق ایران به کنوانسیون به‌میان نیاوردند، بلکه خواهان پایبندی دولت به تعهدات بین‌المللی بودند؛ چراکه مطابق ماده ۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی، دولت موظف به تضمین برابری حقوقی زن و مرد است. همزمان، بخش دیگری از مدافعان برابری حقوقی زن و مرد نیز گام‌های جدیدی برداشتند. آنها در پی جلب حمایت علما برآمدند تا نشان دهند که اسلام با برابری حقوقی زن و مرد مشکلی ندارد؛ بلکه فرهنگ پدرسالار، مانع تحقق برابری حقوقی زن و مرد است. فضای نسبتاً باز سیاسی دوران قبل از انتخابات ۱۳۸۸، بار دیگر فعالان جنبش زنان را بر آن داشت که مطالبات خود را از کاندیداهای ریاست‌جمهوری طلب کنند. کنش جمعی و هدفمند فعالان

جنبش زنان، منجر به ایجاد ائتلاف «هم‌گرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در فضای انتخابات» شد. برای اولین بار زنان، به‌طور مشخص، مطالبات خود را از نامزدهای ریاست جمهوری طلب کردند. درخواست الحاق به کنوانسیون، یکی از مطالبات اصلی آنان بود. نامزدهای ریاست جمهوری نیز هریک در خصوص الحاق ایران به کنوانسیون، اعلام موضع کردند. مهدی کروبی، میرحسین موسوی و محسن رضایی از پیوستن به کنوانسیون در صورت انتخاب شدن، گفتند. بی‌شک با پیوستن ایران به کنوانسیون، مشکلات حقوقی زنان بلافاصله برطرف نخواهد شد؛ اما یقیناً کنوانسیون، ابزار حقوقی مناسبی برای تغییر برخی قوانین بود که به عنوان مانع توانمند شدن زنان محسوب می‌شدند. انتخاب مجدد محمود احمدی‌نژاد، بحث پیوستن به کنوانسیون را برای چهار سال دیگر در سکوت فروبرد. بنا به ارزیابی‌های واقع‌بینانه، پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان همراه با موانع و چالش‌های ساختاری و غیرساختاری مواجه است (سعیدزاده، ۱۳۷۷: ص ۲۳).

۳-۴. چالش‌های حقوقی توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر ضعف جامعه مدنی

جامعه مدنی، جامعه‌ای است که بر پایه تکالیف، وظایف و حقوق جمعی اداره می‌شود. جامعه مدنی خارج از حیطه خانواده، قبیله، عشیره و روستا و نیز خارج از حیطه‌های تعریف شده دولت است و افراد، براساس علائق خود در چارچوب قوانین و هنجارهای مسلط و فارغ از دخالت دولت، در کنار هم زیست می‌نمایند. اما به واسطه عواملی چون نوپا بودن نظام جمهوری و دیرپا بودن استبداد در ایران، در قالب حکومت‌های سلطنتی مطلقه، تسلط حکومت‌ها بر مردم به واسطه مالکیت بر زمین‌های کشاورزی و کنترل منابع آب (استبداد شرقی) نهادهای قدرت، بیشتر تصمیمات خرد و کلان کشور را اتخاذ می‌کنند. طبیعی است که در چنین ساختاری، زنان نتوانند مطالبات خود را پیگیری کنند.

۴-۴. چالش‌های حقوقی توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر وجود قوانین غیرمنعطف

قوانین غیرمنعطف، یکی از موانع و چالش‌های ساختاری مشارکت حقوقی زنان است. این قوانین، زمینه را برای ورود بیشتر مردان در ساخت اجتماعی و سیاسی ایران فراهم می‌کند. مزید بر آن، تفسیر مضیق همین قوانین برای زنان بیشتر نقش همسری، خانه‌داری و تربیت فرزند در خانه را به‌جای مشارکت سیاسی و اجتماعی قائل است. البته باید اذعان داشت که این سنت، از زمان رضاشاه تا حال حاضر تداوم یافته است. در دوره پهلوی مردان فرصت بیشتری برای ورود به صحنه اجتماع داشتند. لذا مردان، به‌جهت فراهم بودن شرایط

عینی، می‌توانستند با کسب تجربه، بر دانش اجتماعی و سیاسی خود بیفزایند؛ در حالی که زنان، محروم از این موقعیت بودند (ناجی‌راد، ۱۳۸۲: ص ۲۴۵).

۴-۵. چالش‌های حقوقی توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر وجوه فرهنگ سنتی

از دیرباز و به استناد متون منظوم و منثور ادبیات فارسی، افکار سنتی و عرف حاکم بر جامعه، مانع مجال حضور اجتماعی و سیاسی زنان بوده و مردان جامعه نیز بر این مسئله طرفی نمی‌بستند و با ناموس خواندن زن، بر پوشانندگی و دور از انظار ماندن آنها تأکید داشتند. مرد ایرانی هرگونه حضور زنان در عرصه عمومی را با بی‌بندوباری، بی‌شرافتی، فحشاء و فساد همسان می‌دانستند؛ یعنی ارزش‌ها و هنجارهای جامعه ایران به‌شکلی معنا می‌کردند که مناسبات جدید، حتی مناسبات صحیح و منطبق بر اصول اسلامی را به‌هیچ‌وجه بر نمی‌تافت. این برداشت متحجرانه از فرهنگ سنتی و مردسالار در کنار سیاست‌گذاری نادرست دولت، مانعی در برابر تغییرات اجتماعی و ضرورت حضور زنان ایجاد کرد (Guity, 1983: p. 28).

۴-۶. چالش‌های حقوقی توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر اعمال قدرت مردمحور و پدرسالارانه

در ساختار سیاسی مردسالارانه انحصار و تمرکز قدرت در دست مردان، به محدودیت مشارکت زنان و اضمحلال توانایی آنان می‌انجامد؛ دانش انباشته‌شده طی قرن‌ها، در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و برای توجیه، تثبیت و مشروعیت بخشیدن به نابرابری بین زن و مرد استفاده می‌شود. ساختار سیاسی نظام پدرسالاری، با استفاده از رابطه قدرت و دانش در تولید و بازتولید خود، چیرگی خود را نه محدود به خانواده؛ بلکه در سایر عرصه‌های مختلف جامعه گسترش می‌دهد. این ساختار، با استفاده از همه نهاد‌های جامعه در جهت اهداف خویش، مشروعیت خود را بازتولید می‌کند. در ایران، فرهنگ مردسالار شکل‌دهنده نظام‌های سیاسی است و طبق نظریه فرهنگ‌گرایانی چون گابریل آلموند و جیمز کلمند، تنها با تغییر تدریجی فرهنگ سیاسی موجود، می‌توان به ساختارهای سیاسی آرمانی دست یافت. ویژگی‌های این ساختار، مانع مشارکت حقوقی و سیاسی زنان می‌شود (توسلی، ۱۳۹۶: ص ۱۸۹).

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ساز و کارها و چالش‌های توانمندسازی زنان در جمهوری اسلامی ایران به روش

توصیفی-تحلیلی و با استفاده از نظریه سارا لانگه مورد بررسی قرار گرفت. فرضیه پژوهش بر این نکته تأکید داشت که عدم توفیق توانمندسازی در ایران بعد از انقلاب، معلول شرایط اجتماعی و شرایط حقوقی است. این فرضیه، با توجه به نظریه سارا لانگه و با توجه به عناصر و شاخص‌های نظری رفاه، دسترسی، آگاهی، مشارکت و کنترل، استخراج و تنظیم گردید. در واقع، انتظار می‌رفت فرایند توانمندسازی زنان در ایران بعد از انقلاب، تحت تأثیر آرمان‌های انقلاب اسلامی، حقوق سیاسی زن، حقوق خانواده زن، حقوق قضائی زن، حقوق اجتماعی زن، حقوق اختصاصی زن و حقوق معنوی زن باشد. بخشی از ساختار فرضیه، به واسطه تحلیل این داده‌ها یا همان متغیرهای مستقل، اثبات گردید. می‌توان میان شاخص‌های نظریه سارا لانگه و شرایط اجتماعی و حقوقی زن، ارتباط معناداری یافت. بخشی دیگر از ساختار فرضیه، به واسطه تحلیل داده‌های دیگر، یعنی متغیرهای مستقلی چون طرح پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، ضعف جامعه مدنی، قوانین و برداشت‌های غیرمنعطف، وجوه فرهنگ سنتی، ساخت سیاسی - اجتماعی پدرسالار و اعمال قدرت مرد محور اثبات گردید. اگر بتوان موانع اجتماعی توانمندسازی زنان در جامعه ایران را به مثابه موانع زیربنایی در نظر گرفت؛ موانع حقوقی را باید به عنوان موانع روبنایی توانمندسازی زنان در جامعه ایران دانست. در واقع، هم‌افزایی بخش اجتماعی و حقوقی، چالش جدی توانمندسازی زنان در ایران پسا انقلاب است. قطعاً نیل به شرایط مطلوب، یعنی عبور از موانع زیربنایی (شرایط اجتماعی) و گذر از موانع روبنایی (شرایط حقوقی)، متضمن کاربست راهکارهایی است که می‌تواند از چالش‌ها و موانع پیش‌روی توانمندسازی زنان بکاهد. این راهکارها عبارتند از:

۱. تمهید سازوکارهایی که به واسطه آن، حقوق سیاسی، اجتماعی، قضایی و خانوادگی زن فراهم گردد. تحقق این راهکار مستلزم همکاری ساختار و کارگزار است.
۲. اندیشیدن تمهیداتی که زن در جامعه، جنس دوم پنداشته نشود.
۳. تلاش جهت گذار از فرهنگ پدرسالاری و مردمحوری در سازوکارهای نظام سیاسی. فرهنگ پدرسالار ضمن بازتولید انگاره سنتی و درج‌زدگی سبب جلوگیری از نقش‌آفرینی و جایگاه‌یابی زنان در جامعه می‌شود.
۴. تمهیداتی اندیشیده شود که حقوق زنان به واسطه منشورهای مقبول و مشروع در چارچوب موازین شرعی مورد اجماع، اعاده شود.
۵. در باز تنظیم قوانین مدنی، ملاحظاتی درباره سهم نقش‌آفرینی زن در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در نظر گرفته شود؛ زیرا بخشی از موانع ورود زنان در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی اقتصادی و فرهنگی به تدوین قوانین غیرمنعطف بازمی‌گردد.

منابع

- پیرو، آلن (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی. مترجم: باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان.
- توحیدی، نیره (۱۳۹۶). فمینیسم، دموکراسی و اسلام‌گرایی. تهران: نشر ثالث.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۹۶). نظریات جامعه‌شناسی. تهران: نشر سمت.
- حسنی، فاطمه (۱۳۹۰). معرفی مفاهیم کلی مرتبط با توانمندسازی زنان. *روزنامه دنیای اقتصاد*، سال هشتم، شماره ۹۱۲۴.
- خامنهای، سید. محمد (۱۳۷۰). مقایسه حقوق بشری و مدنی زن در اسلام و اعلامیه حقوق بشر. تهران: نشر نی.
- سعیدزاده، سید محسن (۱۳۷۷). زنان در جامعه مدنی. تهران: انتشارات قطره.
- شادی، ژاله (۱۳۷۵). اشتغال زنان در فرآیند توسعه. *تعاون (زن/اشتغال)*، شماره ۶۰.
- فریدونی، سمیه؛ مهران، گلنار؛ منصوریان، یزدان (۱۳۹۳). نظریه تواناسازی زنان در نهاد آموزش عالی ایران. *جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی*، شماره ۵.
- فضائلی، مصطفی (۱۳۸۵). کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و شروط کلی وارد بر آن. *حقوقی بین‌المللی*، شماره ۳۴.
- قدسیان، حسین؛ ملامحمدی، مجید؛ شاه‌حسینی، زهرا (۱۳۹۴). بررسی تأثیر آموزش‌های فنی و حرفه‌ای بر توانمندسازی زنان. *مهارت‌آموزی*، ۱۱(۳).
- کوهن، ایراجی (۱۳۷۹). مشارکت، راهکار اصلی توانمندسازی زنان. مترجم: عباس مخیر. تهران: نشر آگه.
- لانگه، سارا (۱۳۷۶). نقش زنان در توسعه، دفتر امور زنان ریاست جمهوری صندوق کودکان سازمان ملل متحد. تهران: انتشارات روشنگران.
- ناجی‌راد، محمدعلی (۱۳۸۲). موانع مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی ایران پس از انقلاب. تهران: نشر کویر.
- نوری، یحیی (۱۳۸۵). حقوق زن در اسلام و جهان. تهران: نشر روزنه.
- همتی، رضا؛ مکتوبیان، مریم (۱۳۹۲). بررسی وضعیت نابرابری جنسیتی در میان کشورهای منتخب خاورمیانه: با تأکید بر جایگاه ایران. *پژوهش‌نامه زنان*، ۴(۲).
- Guity, N. (1983). *Women in pre-Revolutionary Iran: A Historical Over view Women in Iranian Rerolution (Boudler, Colorado: Westview)*. Routledge
- Langwe, S. (1995) Assessing social support: Criteria for women empowerment. *Journal of Personality and Social Psychology*, no. 44: p. 127-39.
- Langwe, S. (2002). *Measuring women's empowerment as a variable in international development*. Background paper prepared for the World Bank workshop on poverty and gender. Washington, D.C.: International Center for Research on Women.